



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشکده غرب‌شناسی و علم‌پژوهی
گروه فلسفه علم و فناوری

رساله دکتری رشته فلسفه علم و فناوری
بازسازی مفهوم واقعیت علمی از منظر پوزیتیویسم منطقی

استاد راهنما:
دکتر غلامحسین مقدم حیدری

استادان مشاور:
دکتر علیرضا منصوری
دکتر علیرضا منجمی

پژوهشگر:
محسن دنیوی

مهرماه ۱۳۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشکده غرب‌شناسی و علم‌پژوهی
گروه فلسفه علم و فناوری

رساله دکتری رشته فلسفه علم و فناوری
بازسازی مفهوم واقعیت علمی از منظر پوزیتیویسم منطقی

استاد راهنما:
دکتر غلامحسین مقدم حیدری

استادان مشاور:
دکتر علیرضا منصوری
دکتر علیرضا منجمی

پژوهشگر:
محسن دنیوی

مهرماه ۱۳۹۷

فرم ارزیابی پایان نامه

سپاسگزاری

پس از حمد الهی؛ نخست از همسر و دخترم سپاسگزارم که در طول چند سال گذشته صبوری کرده و مشکلات و سختی‌ها را تحمل کردند.

از پدر و مادر خود و همسرم ممنونم و قدردان زحمات آنها هستم و دست آنها را می‌بوسم. بر خود واجب می‌دانم مراتب قدردانی خود را نسبت به استاد عزیزم دکتر غلامحسین مقدم‌حیدری ابراز کنم. استادی که به معنای واقعی کلمه برای بنده معلم بوده و هستند و دلسوازه و البته سخت‌گیرانه مسیر چند سال گذشته را در کنار ایشان گذراندم.

در کنار ایشان لازم است از سه استاد عزیز جناب آقای دکتر علیرضا منصوری، دکتر علیرضا منجمی و دکتر مهدی معین‌زاده سپاس‌گزاری کنم که علاوه بر مشورت‌های مفیدی که به بنده در انجام این رساله دادند، به عنوان دانشجو، از درس هر یک این عزیزان بهره بردم. اساتیدی که در کنار هم فضای علمی پویا و فعالی ایجاد کردند که نتایج آن در سال‌های آینده بیشتر نمایان خواهد شد و قدر و منزلت گروه فلسفه علم و فناوری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بیش از پیش دانسته خواهد شد. از دوست گرامی‌ام حجت‌الاسلام علی محمدی نیز ممنونم که در کلاس درس نه‌پایه‌الحکمه ایشان در ابتدا با مسئله نسبت ما و واقعیت مواجه شدم و در طول سال‌های گذشته همواره از گفتگو با ایشان آموختم.

پایان نیز دوباره با حمد الهی است و بس...

تقدیم

این رساله که نتیجه تلاش مبتدیانه یک دانش‌آموز فلسفه درباره مساله‌ای به غایت غامض و پیچیده است را تقدیم می‌کنم به کسانی که به پرسش از نسبت ما و واقعیت می‌پردازند و به دنبال حقیقت در این پرسش هستند

چکیده

این رساله به این پرسش پرداخته است که تصویر حلقه وین و پوزیتیویسم منطقی از واقعیت با توجه به روش‌شناسی خاص آنها و آموزه محوری و مهم آزمون‌پذیری چه بوده است؟

بی‌شک این آموزه که فضای علمی و فلسفی نیمه اول قرن بیستم را متحول کرد و گسترش بسیاری در جهان علم و فلسفه یافت، برآمده از نسبتی با واقعیت بود که این نسبت چندان در آثار پوزیتیویست‌ها مورد تصریح و تبیین واقع نشده است. یک علت آن به چالش میان این مکتب و متافیزیسین‌ها باز می‌گردد که گویی هرگونه پرداختن به واقعیت، نحوی صورت‌بندی متافیزیکی را به همراه خواهد داشت.

اما آثار نشان می‌دهد که اینگونه نبوده و اعضای حلقه وین بارها به بی‌طرفی خود نسبت به دوگانه-های متافیزیکی در مواجهه با واقعیت مانند دوگانه رئالیسم-ایدئالیسم اشاره داشته‌اند؛ با این همه گریزی از دارا بودن تصویری از واقعیت و قائل بودن به نسبتی میان معرفت و واقعیت وجود ندارد و پوزیتیویسم منطقی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و در خلال آثار به این امر پرداخته شده است.

در این رساله تلاش خواهیم کرد تا ضمن بازسازی این مفهوم در اندیشه حلقه وین، به تطورات آن در سیر مکتب پوزیتیویسم منطقی از پیدایش و تثبیت و اوج تا زمانی که مورد آماج انتقادات قرار گرفته و به زعم برخی از محققین به دوران افول و مرگ رسید بپردازیم. در پایان نیز پیشنهاداتی برای دو خوانش متفاوت از این مکتب در موضوع واقعیت و واقعیت علمی ارائه نماییم که این خوانش‌ها موضوع پژوهشی دیگر خواهد بود و می‌تواند تصویری متفاوت از حلقه وین ارائه نماید.

خوانش اول در سنت فکری فلسفی غرب قابل صورت‌بندی است به نحوی که تطورات ویتگنشتاین به عنوان چهارچوب نظری بررسی تغییرات پوزیتیویسم منطقی مورد بررسی قرار گیرد. این خوانش به لحاظ شواهد برای اثبات تأثیرپذیری حلقه وین از ویتگنشتاین اول دچار چالش نخواهد بود؛ اما تأثیر ویتگنشتاین دوم بر تغییرات بنیادین اندیشمندان حلقه به ویژه کارنپ، امر بدیعی خواهد بود که می‌توان از کل این پروژه به عنوان خوانشی ویتگنشتاینی از حلقه وین؛ از پیدایش تا افول از آن یاد کرد.

خوانش دوم در سنت فکری فلسفی جهان اسلام معنادار است. به نحوی که بتوان نسبت پوزیتیویسم از دوران کلاسیک آن (پوزیتیویسم از کنت تا ماخ) تا تجربه‌گرایی منطقی (کارنپ) را با معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی مورد بازبینی قرار داد. چرا که میان این دو سنت شباهت‌ها و اختلافاتی وجود دارد که رابطه میان مکتب فلسفه اسلامی و بخش معرفت‌شناسی آن که به کاشفیت و واقع‌نمایی علم و صدق تطابقی باور دارد با پوزیتیویسم کلاسیک-منطقی و نسخه‌های پایانی آن را دچار اعوجاج کرده است. شاید بازسازی این نسبت بتواند اعوجاجی ریشه‌دار و تأثیرگذار در سنت فکری بومی ما در نسبت با سنت فکری فلسفی غرب را کمی روشن‌تر نماید.

کلیدواژه‌ها: واقعیت، ویتگنشتاین، آزمون‌پذیری، مورس شلیک، نظریه معرفت، رودولف کارنپ،

چهارچوب‌های زبانی

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات و مقدمات.....	۹
بخش اول: کلیات.....	۱۰
۱. بیان مسئله پژوهش.....	۱۱
۲. ضرورت و اهداف پژوهش.....	۱۲
۳. مسائل و فرضیه‌ها و پیشینه پژوهش.....	۱۴
۴. پیشینه پژوهش (مروری بر آثار درباره پوزیتیویسم).....	۱۴
۵. هستی‌شناسی حلقه وین؛ پروژهای متفاوت از دوگانه‌های متافیزیکی.....	۱۹
۶. روش پژوهش.....	۲۰
بخش دوم: مقدمات.....	۲۱
۱. زمینه‌های پیدایش پوزیتیویسم منطقی.....	۲۲
۲. مروری اجمالی بر حلقه وین.....	۴۰
۳. ایده اصلی و چهارچوب نظری، مرور فصول آینده.....	۴۵
۴. نتیجه‌گیری.....	۴۶
فصل دوم: مفهوم واقعیت در نگرش ویتگنشتاین؛ ریشه‌ها و خاستگاه مفهوم اولیه واقعیت در پوزیتیویسم منطقی.....	۴۹
۱. مقدمه.....	۵۰
۲. زبان، تفکر و واقعیت.....	۵۴
۳. رویکرد ویتگنشتاین در رساله.....	۵۶
۴. نتیجه‌گیری.....	۵۹
فصل سوم: مفهوم «واقعیت» از منظر موريس شلیک؛ دوره پیدایش و گسترش پوزیتیویسم منطقی.....	۶۲
۱. مقدمه.....	۶۳
۲. سنت فیزیک‌دانان فلسفی.....	۶۶

۶۷ ۲/۱. هلم هولتز
۶۸ ۳/۱. پلانک
۷۱ ۴/۱. ارنست ماخ
۷۶ ۵/۱. نظریه نسبیت اینشتین
۷۸ ۳. متافیزیک، رئالیسم و پوزیتیویسم
۸۰ ۳/۱. داده بلاواسطه حسی
۸۴ ۳/۲. شبه مسئله اول: واقعیت
۸۵ ۳/۳. شبه مسئله دوم: جهان خارج
۸۶ ۴. معرفت‌شناسی خاص و عام
۸۹ ۵. نتیجه‌گیری
۹۱	فصل چهارم: ارزیابی مفهوم واقعیت از منظر رودولف کارنپ؛ دوره تثبیت و افول
۹۲ ۱. مقدمه
۹۶ ۲. بستر فکری کارنپ
۹۶ ۲/۱. شروع تفکر فلسفی کارنپ
۹۷ ۲/۲. فرگه و آشنایی کارنپ با منطق و ریاضیات
۹۸ ۲/۳. راسل و امکان بازسازی منطقی جهان خارج
۱۰۰ ۲/۴. ویتگنشتاین و معناداری گزاره‌ها
۱۰۱ ۳. واقعیت، کارنپ و شارحان او
۱۰۴ ۴. واقعیت در کتاب ساختار منطقی جهان
۱۱۰ ۵. واقعیت مقاله «تجربه‌گرایی، معناشناسی و هستی‌شناسی»
۱۱۴ ۶. نتیجه‌گیری
۱۱۶	فصل پنجم: نتیجه‌گیری و پیشنهاد
۱۳۳ کتابنامه

فصل اول: کلیات و مقدمات

بخش اول: کلیات

۱. بیان مسئله پژوهش

مفهوم واقعیت در فلسفه علم دارای اهمیت بنیادین و محورین می‌باشد. به‌طور کلی می‌توان گفت که یکی از اصلی‌ترین مسائل پیش روی مکاتب فلسفه علم، ارتباط میان نظریه‌های علمی و جهانی است که آن نظریه‌ها باید با آن تطبیق یابند. یعنی از طرفی نظریه‌های علمی را داریم که ساخته بشر هستند و در معرض تغییر و تحولات بی‌پایان قرار دارند؛ از طرفی دیگر جهانی داریم که آن نظریه‌ها باید با آن مطابقت کنند. جهانی که انتظار داریم قوانین حاکم بر آن ثابت باشند. از این رو یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفه علم این است: ارتباط میان این دو اقلیم چیست؟

تلقی رایج آن است که صحبت درباره جهان مستقل از ما مربوط به حوزه هستی‌شناسی و سخن-گفتن درباره نظریه‌ها به حوزه معرفت‌شناسی متعلق است. اما بخش مهمی از فلسفه علم نه اختصاص به هستی‌شناسی و نه معرفت‌شناسی دارد؛ بلکه به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که مکاتب گوناگون فلسفه علم معتقدند که به واسطه به‌کارگیری آنها می‌توان تشخیص داد که کدام نظریه و به چه میزان به واقعیت نزدیک است. نقد و ارزیابی این روش‌ها به حوزه روش‌شناسی و البته تا حدودی به معرفت‌شناسی تعلق دارد.

معمولاً این سه عرصه (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ اما نگارنده معتقد است که این سه حوزه نه تنها به هم مرتبط است؛ بلکه فهم مدعیات هر مکتب فلسفه علم در هر یک از این عرصه‌ها، کاملاً مرتبط به مواضع آن مکتب در دو عرصه دیگر است. هر یک از مکاتب فلسفه علم نسبت به پروژه‌ای که داشته‌اند، در یکی از این عرصه‌ها بیش از عرصه‌های دیگر به تأمل پرداخته‌اند. در این میان پوزیتیویست‌ها از شرایط، ویژگی‌ها و اهمیت خاصی برخوردارند. معمولاً گمان می‌شود که پوزیتیویسم منطقی دارای آرای چندانی در حوزه هستی‌شناختی نیست و مواضعش بیشتر معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه است. اما آموزه این رساله این است که آرای معرفت‌شناختی پوزیتیویست‌ها و روش‌شناسی خاص آن همچون تحقیق-پذیری - تعریف‌کننده یا برآمده از هستی‌شناسی خاصی است که گرچه پوزیتیویست‌ها به‌طور صریح

آن را بیان نکرده‌اند؛ اما این هستی‌شناسی همواره هدایتگر آن‌ها در آرای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی‌شان بوده است.

این رساله سعی دارد با بررسی آرای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی پوزیتیویست‌ها، مهم‌ترین مقومات هستی‌شناختی آنان را به‌دست آورد و نشان دهد که چگونه در پس آرای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آنان، هستی‌شناسی منسجمی وجود دارد که معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پوزیتیویسم در گرو آن هستی‌شناسی و مفهوم کلیدی آن یعنی واقعیت است.

۲. ضرورت و اهداف پژوهش

تطور مفهوم واقعیت علمی در مکاتب مختلف و تأثیر آن بر تعریف و ماهیت علم، مسئله‌ای مهم و کلیدی در فلسفه علم است. علاوه بر تعریف و ماهیت علم، هدف علم و مفهوم روش علمی نیز با تغییر رویکرد ما به واقعیت دستخوش تغییرات بنیادی می‌شود. لذا پرداختن به مفهوم واقعیت علمی و تغییرات آن در مکاتب فلسفه علم - که جزوی از هستی‌شناسی این مکاتب هستند - که هر یک تلاش کردند در ضمن پرداختن به روش علمی، تعریفی از علم ارائه نموده و روش مدنظر خود را مبتنی بر تعریف خود از علم صورت‌بندی کنند، ضرورت و اهمیت می‌یابد.

بررسی و ارزیابی واقعیت علمی نزد پوزیتیویست‌ها نیز می‌تواند از همین زاویه و منظر مورد توجه قرار گرفته و علاوه بر این، ارائه هرگونه تعریفی جدید از ماهیت علم نیز به مفهوم ما از واقعیت و نسبت ما و واقعیت ربط وثیقی دارد. لذا این پژوهش می‌تواند بررسی انتقادی نسبت به یکی از مهم‌ترین مکاتب فلسفه علم در قرن بیستم داشته و پیشنهاداتی هم برای ایضاح مفهوم واقعیت علمی ارائه دهد.

علاوه بر این، موضوع پژوهش حاضر در جامعه ما از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا تلقی رایج از علم در عموم جامعه و حتی در اکثر حوزه‌های معرفتی - چه علوم تجربی و چه علوم انسانی و اجتماعی - تلقی پوزیتیویستی است. از این رو بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها در کشور مبتنی بر چنین تلقی‌ای از علم انجام می‌گیرد و همین یکی از دلایل ناکارآمدی چنین سیاست‌هایی در جهت رشد و توسعه علمی در جامعه ما می‌باشد؛ البته به نظر می‌رسد نه موافقان سرسخت پوزیتیویسم و نه مخالفان پروپاقرص آن، درک عمیقی از موقف ظهور این مکتب در سنت علمی و فلسفی غرب نداشته‌اند؛ لذا هر یک قرائت بومی و خودی از آن را تأیید یا رد می‌کنند. لذا بازخوانی یکی از مسائل ریشه‌ای و محوری‌ترین آموزه این مکتب فلسفه علمی می‌تواند نمایی از این تصور نادقیق را نمایان سازد و ما را به موافقت و مخالفتی معتبرتر نزدیک نماید. چرا که مخالفت تام و تمام با این سنت فلسفه علمی که ربط وثیقی با علم جدید یافته، امری سهل است و نه موافقت در بست با آن گرهی از مشکلات فکری

و عملی جامعه ما می‌گشاید. شاید اساساً موافقت و مخالفت تام و تمام ما با مکتبی که در نسبتی خاص با تحولات غرب جدید پدیدار شده است چندان وجهی نداشته باشد و این برقراری نسبت نادرست از ابتدا منجر به اعوجاجاتی در نهاد علم و ساختار دانشگاه و حتی حوزه در ایران شده است. یکی از فرض‌های مهم و قابل بررسی در این مسیر این است که رسمیت‌یافتگی و پذیرشی که نسبت به این مکتب در جامعه علمی کشور ما وجود دارد، بی‌ارتباط با قرابتی نباشد که میان این نگرش با تلقی نادقیقی از معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی وجود دارد (به این فرض در فصل نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت).

لذا این پژوهش با استخراج مقومات هستی‌شناختی مکتب پوزیتیویسم از بستری که آرای معرفت-شناختی و روش‌شناختی آنها بیان شده است، قصد دارد مفهوم واقعیت در معنای عام و واقعیت علمی را بازسازی نماید.

علاوه بر این هدف اصلی، تلاش خواهد شد تا در بخش نتیجه‌گیری دو طرح برای امتدادبخشیدن به این رساله پیشنهاد گردد. طرح اول در ادامه فرآیند بازخوانی و بازسازی مکتب پوزیتیویسم بوده و اختصاص به خوانشی ویتگنشتاینی از تطورات حلقه وین (از ابتدا یعنی ۲۰-۱۹۱۰ تا ۶۰-۱۹۵۰) در نسبت با مفهوم واقعیت و تصویر هستی‌شناسانه این مکتب خواهد شد.

طرح دوم نیز به تأملی درباره چالش علم و دین و تعبیر علم دینی در ایران معاصر مرتبط خواهد بود. از آنجا که یکی از مسائل بسیار چالش‌برانگیز در نسبت میان علم و دین و علم دینی، چالش میان واقع‌نمایی علم (و مسئله کاشفیت در معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی) با دو مقوله ورود پیش‌فرض دینی به متن علم و آزمون‌پذیری گزاره‌های علم دینی در جهان واقع است، لذا پرداختن به این مقوله و تلاش برای مواجه‌شدن با آن پس از بازسازی مفهوم واقعیت از منظر پوزیتیویست‌های منطقی پیچیدگی بیشتری خواهد یافت.

به نظر می‌رسد این چالش از سوی ایده‌پردازان علم دینی در ایران معاصر و به ویژه پس از انقلاب اسلامی هنوز جدی تلقی نشده و به اهمال از کنار آن عبور شده است. به نحوی که گویی به راحتی می‌توان پیش‌فرض‌ها را در متن دین دخالت داد و از سویی بر صدق بر مبنای کاشفیت نیز به سهولت مصر ماند!

نسبت معرفت و واقعیت همچنان یکی از اصلی‌ترین و اصیل‌ترین پرسش‌ها در بحث علم و دین می‌باشد و لذا فهم از تطورات این مفهوم در مکاتب فلسفه علم جدید که قصد تحلیل رفتار علم-ورزانه دانشمندان علوم جدید را داشته است، حاوی بصیرت‌هایی برای ما خواهد بود.

۳. مسائل و فرضیه‌ها و پیشینه پژوهش

سؤالات اصلی این رساله عبارتند از:

۱. مفهوم واقعیت از منظر مکتب پوزیتیویسم با توجه به آرای فیلسوفانی که ذیل نام حلقه وین شناخته می‌شوند، چیست؟
 ۲. ریشه و علل شکل‌گیری این تلقی از واقعیت چیست و این مفهوم چه تطوراتی را نزد پوزیتیویست‌ها داشته است؟
- فرضیه‌های اصلی نیز این‌چنین قابل صورت‌بندی است:

۱. واقعیت در مکتب پوزیتیویسم منطقی و تجربه‌گرایی منطقی، علی‌رغم فاصله‌گرفتن از واقع‌گرایی خام، به نفی «جهان مستقل از ما» ختم نمی‌شود. هر چند شناخت ما بر داده‌های حسی مبتنی است؛ اما این به معنای نفی جهان خارج به شکلی که در رویکردهای نسبی‌گرایانه مطرح می‌شود، نیست.
۲. طرز تلقی پوزیتیویست‌ها از مفهوم واقعیت، ربط وثیقی به آرای ویتگنشتاین اول دارد. علاوه بر این تحولات در حوزه منطق توسط راسل و فرگه و تلاش‌های ماخ نیز مؤثر بوده است. در کنار این عوامل، می‌توان به شرایط اجتماعی تاریخی خاص اروپا و نحوه تکون حلقه وین در آن برهه از تاریخ اروپا و تحولات علمی و فلسفی آن نیز پرداخت.

۴. پیشینه پژوهش (مروری بر آثار درباره پوزیتیویسم)

تاکنون کتابها و مقالات بسیاری در رابطه با مکتب پوزیتیویسم منطقی و حلقه وین منتشر و کنفرانس‌های متعددی برای بررسی آرای آنها برگزار شده است و همچنان نیز برگزار می‌شود. در اغلب این آثار، گزارش استناداری از پوزیتیویسم منطقی ارائه شده است. مرور این آثار، تکرار و شباهت زیاد این آثار به یکدیگر را نشان می‌دهد. در میان این کتابها و مقالات، برخی از آنها بیش از سایرین مورد توجه جامعه علمی قرار گرفته و به نحوی می‌توان آنها را آثاری کلاسیک در معرفی حلقه وین و پوزیتیویسم منطقی دانست. در میان این آثار برخی توسط خود اعضای حلقه وین نوشته شده‌اند که می‌توان مانیفست حلقه وین و یا دو کتاب "پوزیتیویسم منطقی" و "زبان، حقیقت و منطق" (ای.جی.ایر) را نام برد و برخی دیگر مانند مقاله معروف پاسمور که کارل پوپر آن را یکی از بهترین متون در معرفی پوزیتیویسم منطقی دانسته است توسط فیلسوفانی نوشته شده است که قرابتی با حلقه وین نداشته‌اند.

دائرة المعارف فلسفی دانشگاه استنفورد تلاش کرده است تا با مرور اغلب آثار منتشر شده تا به امروز گزارشی جامع نسبت به پوزیتیویسم منطقی در مدخل حلقه وین ارائه کند. این گزارش که در سال ۲۰۰۶ تنظیم شده است هر ساله با اصلاحاتی جزئی در این دائرة المعارف به روزرسانی می‌شود. این گزارش توسط پروفیسور توماس یوبل^۱ (رئیس انجمن جهانی تاریخ فلسفه علم) تنظیم شده است. در گزارش تنظیمی دائرة المعارف استنفورد به سبک رایج آثاری از این دست، پس از مقدمه، به افراد، فعالیتها و دورنمایی از اصول اساسی حلقه وین پرداخته شده است. در ادامه به چند دکتترین اصلی و نقدهای مطرح شده در رابطه با آنها مانند آزمون‌پذیری و نقد متافیزیک، تمایز میان گزاره‌های تألیفی و تحلیلی، تقلیل‌گرایی یا مبناگرایی و ... پرداخته شده است.

در بخش کتاب‌شناسی این گزارش نیز بیش از صد اثر در معرفی پوزیتیویسم منطقی که توسط اعضای حلقه وین و دیگران نوشته شده است، جمع‌آوری و در کنار لیستی که توسط موسسه حلقه وین در دانشگاه وین اتریش تنظیم شده، بهترین کتاب‌شناسی‌ها در این موضوع به شمار می‌روند. اما نکته مشترک در میان اغلب آثار منتشر شده در رابطه با پوزیتیویسم منطقی این است که رویکردی مشابه در مواجهه با پوزیتیویسم منطقی داشته و آن را پروژه‌ای پایان‌یافته معرفی می‌کنند. اما در دهه پایانی قرن بیستم، آثاری منتشر شد که دغدغه مشترک آنها، بازخوانی مکتب پوزیتیویسم منطقی با رویکردی متفاوت از رویه رایج بود.

این مکتب که در آغاز قرن بیستم پدیدار شد، در فاصله زمانی کوتاه فراگیر و سپس افول کرد. اما بازخوانی مجدد آراء اندیشمندان حلقه وین نشان می‌دهد که علی‌رغم نگاه فیلسوفان به این مکتب، باورهای کلیدی آن در فعالیتهای روزمره علمی دانشمندان در رشته‌های مختلف و در غالب "تجربه-گرایی منسجم"^۳ یا "تجربه‌گرایی منطقی"^۴ جریان دارد.

از جمله آثاری که دغدغه بازخوانی آراء حلقه وین را داشتند، می‌توان به کتاب‌هایی که موسسه حلقه وین، وابسته به دانشگاه وین منتشر کرده است، اشاره نمود. کتاب "حلقه وین و تجربه‌گرایی منطقی؛ بازخوانی مجدد و چشم‌انداز آینده"^۵ و همچنین "حلقه وین؛ مطالعاتی درباره ریشه‌ها، پیشرفت و نفوذ تجربه‌گرایی منطقی"^۶ در کنار یادنامه‌های موضوعی که برای اعضای حلقه وین مانند کارنپ، نویرات، وایزمن و ... تنظیم شده، از جمله این آثار است. رویکرد کلی این موسسه ارائه تصویری متفاوت از آراء حلقه وین و نشان‌دادن استمرار آن در قالب تجربه‌گرایی منطقی است.

1 Thomas Uebel

2 The International Society for the History of the Philosophy of Science

3 . Consistent Empiricism

4 . Logical Empiricism

5 . The Vienna Circle and Logical Empiricism: Re-evaluation and Future Perspectives

6 . The Vienna Circle: Studies in the Origins, Development, and Influence of Logical Empiricism

علاوه بر این، در پایان قرن بیستم (۱۹۹۸ و ۱۹۹۹) دو اثر مهم با دغدغه بازننگری در آراء پوزیتیویست‌های منطقی از سوی دانشگاه‌های مینه‌سوتا و کمبریج - که هر دو سهم تأثیر مهمی در فلسفه علم داشته و دارند - منتشر شد. اثر نخست که زمینه‌های شکل‌گیری آن به مجموعه نشست‌هایی در اکتبر ۱۹۹۳ در دانشگاه مینه‌سوتا و زیر نظر هربرت فیگل از اعضای اصلی حلقه وین بازمی‌گشت، با عنوان "ریشه‌های تجربه‌گرایی منطقی"^۱ در سال ۱۹۹۸ با تلاش رونالد گی^۲ و آلن ریچاردسون^۳ منتشر شد؛ این کتاب مجموعه مقالاتی است که از زوایای مختلف به بررسی پوزیتیویسم منطقی و به نسخه متأخر آن یعنی تجربه‌گرایی منطقی که توسط کارنپ و در آمریکا رواج بیشتری یافت می‌پردازد. کتاب دوم نیز توسط یکی از نویسندگان همکار در اثر نخست یعنی مایکل فریدمن^۴ با عنوان "بازنگری در پوزیتیویسم منطقی"^۵ منتشر شد که با انسجام بیشتری به بازخوانی آراء پوزیتیویست‌ها و نشان‌دادن بدفهمی‌ها از این مکتب می‌پردازد.

در کنار دو اثر مذکور، انتشارات جان هاپکینز نیز در کتابی با عنوان *میراث پوزیتیویسم منطقی*^۶ به ریشه و روح پوزیتیویسم منطقی پرداخته است و تلاش می‌کند براساس قرائت هربرت فیگل، تصویری متفاوت از پوزیتیویسم منطقی ارائه کند.

آثار منتشره در بازخوانی ریشه‌های پوزیتیویسم مسیره‌های متفاوت را طی می‌کنند و به لحاظ ساختاری و حتی اهداف مدنظر پدیدآورندگان نیز متفاوت هستند. کتاب ریشه‌های پوزیتیویسم گی^۲ و ریچاردسون^۳ بیش از توجه به بدفهمی‌ها، قصد دارد تصویری از چهارچوب تجربه‌گرایی منطقی مبتنی بر مبانی و ریشه‌های آن ارائه دهد و به نحوی تلاش نماید با نشان‌دادن نقاط اتصال این مکتب به هیوم و کنت، قرائت امروزی را قابل دفاع و دارای پشتوانه‌های محکم نشان دهد.

فردریش استادلر که مدیر موسسه حلقه وین دانشگاه اتریش و نویسنده و یا ویراستار اغلب آثار این موسسه در رابطه با آراء حلقه وین است نیز رویه‌ای مشابه با گی^۲ و ریچاردسون را در کتاب‌های منتشره این موسسه دنبال می‌کند. اما فریدمن رویه متفاوتی دارد. ارزش کار فریدمن در نتایج متهورانه‌ای است که او از این برنامه می‌گیرد. به طور کلی او دو نتیجه شگفت‌آور را به خوانندگان معرفی می‌کند: اولاً پوزیتیویسم منطقی در نقاط بسیار حساسی تمایزاتی دقیق با تجربه‌گرایی سنتی دارد و بعضاً از تجربه‌گرایی فاصله می‌گیرد؛ ثانیاً ریشه بسیاری از آرای جالب توجه فلاسفه علم و

1 . Origins of Logical Empiricism

2 . Ronald N.Giere

3 Alan W.Richrdson

4 .Michael Friedman

5 Reconsidering Logical Positivism

6 . The Legacy of Logical Positivism

فلاسفه تحلیلیِ پساپوزیتیویست (به طور خاص کواین و کوهن را می‌شود در آرای اعضای حلقه وین و به خصوص کارنپ یافت (نسرین؛ ۱۳۸۴). روشن است که دعاوی فریدمن می‌تواند حاوی پیشنهادات مهمی برای مرور جدی و عمیق آثار پوزیتیویست‌ها باشد

اما با وجود آثاری که به عنوان نمونه نام برده شد، همچنان از شکست یا مرگ پوزیتیویسم منطقی مکرراً سخن گفته می‌شود و این عبارت را در کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌ها شاهد هستیم. اساساً اعلام شکست برای یک مکتب امری غیرمرسوم است. اینکه بتوان مکتبی را مرده یا زنده دانست، چندان رایج نیست و علی‌رغم منسوخ‌شدن یا از مد افتادگی،^۱ همچنان درباره مسائل اساسی مکاتب منسوخ بحث و بررسی صورت می‌گیرد و حتی این امکان وجود دارد که در گذر زمان، دوباره برخی مکاتب مورد توجه فیلسوفان قرار گیرند (Cohen, 1980, p: 141).

اما در مورد پوزیتیویسم، تأکید و تکرار شکست پروژه فیلسوفان حلقه وین، علی‌رغم نقش مهم آنها در همراه کردن فلسفه با پیشرفت‌های علم جدید در ابتدای قرن بیستم، تعجب برانگیز است. مایکل فریدمن این مسئله را با بیان طعن‌آمیز در کتاب خود مطرح می‌کند:

نگرش غالب این بوده است که وظیفه فیلسوف‌ها در قبال این مکتب، عیان کردن شکست‌ها و برشمردن خطاهای آن است. هر چقدر هم فاصله تاریخی ما با دوران اوج حلقه وین بیشتر می‌شود این نگرش شکل افراطی‌تر و ساده‌انگارانه‌تری به خود می‌گیرد؛ به طوری که پوزیتیویسم منطقی به صورت مکتبی درآمده است که با چند عبارت ساده (نظیر قائل بودن به اصل تحقیق‌پذیری معنا و طرد متافیزیک) معرفی می‌شود. این نحوه نگرش به آرای پوزیتیویست‌های منطقی «موگد نظریه‌های بسیار گمراه‌کننده‌ای در مورد ریشه‌ها، انگیزه‌ها و اهداف فلسفی حقیقی جنبش پوزیتیویستی شد» (نسرین، ۱۳۸۲، ص: ۲۰۱. به نقل از (Fridman, 1999, p:2)

ریچاردسون در مقدمه کتاب *ریشه‌های تجربه‌گرایی منطقی* معتقد به سهمی تعیین‌کننده و جدی برای پوزیتیویست‌ها در تاریخ فلسفه علم است، او بیان می‌کند که:

مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر ادعا کنیم که فلسفه علم به عنوان یک دیسیپلین مجزا از معرفت-شناسی، بدون تجربه‌گرایی منطقی (نسخه متأخر پوزیتیویسم منطقی) وجود نمی‌داشت. همین دلیل به تنهایی کافی است تا فیلسوفان علم به این پروژه علاقه نشان دهند، بدون در نظر گرفتن اینکه آن را در انتهای مسیر یا ناقص بدانند (Giere, Richardson, 1998, P:1).

در سال ۱۹۶۷ پاسمور اعلام کرد که پوزیتیویسم منطقی برای همیشه به عنوان یک جنبش، مرده است. این بیان او با مخالفت بسیاری مواجه شد؛ چون در آن زمان هنوز کارنپ زنده بود و فعالیت-

1 . Unfashionable

های جدی داشت. اما منظور پاسمور دقیقاً این بود که این جنبش فلسفی مرده است اما میراث باقی-مانده از آن که پاسمور آن را "روح الهام گرفته از حلقه وین" می‌نامید، همچنان زنده بود و همچنان نیز بخشی از فلسفه علم معاصر است. در ایالات متحده آمریکا بسیاری از فیلسوفان علم می‌توانند دودمان خود را تا رایشنباخ ردیابی کنند و این نشانه دیگری از تأثیرات میراث حلقه وین است. هنوز بسیاری هستند که می‌خواهند درباره روش‌شناسی علم و ساختار آن سخن بگویند و یا بسیاری قصد نوآوری مفهومی در تعریف علم و بسط منطق و ریاضی دارند و یا مهمتر از همه اینکه هستند کسانی که می‌خواهند از طریق علم، اصلاحات فکری و اجتماعی ایجاد کنند ... همه این موارد نشان می‌دهد که سخن گفتن از مرگ پوزیتیویسم منطقی یا تجربه‌گرایی منطقی بسیار مبالغه آمیز است (Creath, 2011).

مرور آثار مرتبط با پوزیتیویسم منطقی و به ویژه آثاری که دغدغه بازخوانی دارند و خلاف جریان رایج، به مرگ یا شکست پوزیتیویسم اعتقاد ندارند، ارائه تصویری فراگیر و مورد اجماع از زمینه تاریخی و ریشه‌ها و اصول اساسی مکتب پوزیتیویسم منطقی را دشوار می‌سازد. به عبارت دیگر، چالش پیش روی پژوهش پیرامون پوزیتیویسم منطقی، وجود رویکردهای متضاد درباره این مکتب است که بی توجهی به آن می‌تواند پژوهش را دچار اعوجاج و پژوهشگر را با بدفهمی و کج‌فهمی مواجه نماید. در حین بررسی و مرور آثار نیز همواره این سؤال پیش روی ما خواهد بود که چرا تا این حد اختلاف در فهم پوزیتیویسم منطقی وجود داشته است؟ چرا چنین سرنوشتی برای پوزیتیویسم منطقی از تولد تا اعلام شکست یا مرگ رقم خورد؟ آیا موارد مشابه دیگری نیز وجود داشته است که یک مکتب علمی دچار قضاوت‌های رادیکال و تا این حد متضاد شود؟

در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که هدف این رساله بازخوانی جامع مکتب پوزیتیویسم منطقی نیست و تنها قصد دارد به مفهوم کلیدی واقعیت بپردازد و از این رهگذر، تلاش کند تا هستی-شناسی مستتر در آراء حلقه وین را بازسازی نماید. پرسش اصلی این است که پس‌زمینه ذهنی پوزیتیویستهای منطقی چه بوده است که با تمرکز بر موضوع رساله (یعنی مفهوم واقعیت نزد پوزیتیویسم منطقی) مروری هم بر آثار منتشرشده در این رابطه داشته باشیم و جزئی‌تر به مسئله و آراء مطرح شده در رابطه با آن بنگریم. روشن است که لیست نمودن اسامی کتاب‌ها و مقالات کمک‌چندانی نخواهد کرد و هدف از نگارش پیشینه پژوهش، مرور آراء و نظراتی است که تاکنون در رابطه با موضوع تحقیق مطرح شده است.

۵. هستی‌شناسی حلقه وین؛ پروژه‌های متفاوت از دوگانه‌های متافیزیکی

استفاده از واژه هستی‌شناسی این مسئله را پیش می‌کشد که نسبت این رساله و بررسی مفهوم واقعیت علمی از منظر پوزیتیویسم منطقی با چالش‌هایی میان دوگانه‌هایی مانند رئالیسم و آنتی-رئالیسم اعم از ایدئالیسم، ابزارگرایی یا پدیدارشناسی و ... چیست؟

هرچند در مسائل و مفاهیم مورد بررسی در قلمروی بحث رئالیسم، مسائل و مفاهیمی ظاهراً مشترک با قلمروی بحث هستی‌شناسی پوزیتیویسم منطقی وجود خواهد داشت؛ اما نکته مهم و حائز اهمیت این است که اساساً پرداختن این مکتب به مقوله واقعیت و دارابودن نوعی هستی‌شناسی و تصور از واقع، بیرون از صورت‌بندی متافیزیکی در قالب رئالیسم یا ایدئالیسم است. در فصول آینده به این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه موريس شلیک و رودولف کارنپ به عنوان دو تن از مؤثرترین اعضای حلقه وین به این مهم اشاره داشته و توضیح داده‌اند که گزاره‌های مورد چالش در این دوگانه‌های متافیزیکی به نحوی است که هرگونه جانبداری از یکی از طرفین این دوگانه‌ها، به معنای غلتیدن در بازی متافیزیک خواهد بود. لذا اصل این‌گونه مواجهه با واقعیت و صورت‌بندی گزاره‌هایی که به اشیای هستی از حیث وجود داشتن آنها می‌پردازند از منظر پوزیتیویسم منطقی محل مناقشه است و آنها بر این باور هستند که حذف مشخصات و خصوصیات شخصیه افراد و مصادیق، ما را به یک وجه عام یعنی حیث وجود داشتن اشیا نمی‌رساند؛ بلکه اساساً چیزی درباره جهان به ما نمی‌گوید.

مایکل فریدمن در پاسخ به این سؤال که چرا این بی‌طرفی فلسفی چندان جدی گرفته نشده است، معتقد است:

علت اصلی برای تردیدکردن در وجود این بی‌طرفی فلسفی و عدم تعهد هستی‌شناختی، نگرش ضد‌متافیزیکی پوزیتیویست‌هاست که بر مبنای تجربه‌گرایی رادیکال یا تأییدگرایی بنا شده است. از یک طرف بعضی از اعضای حلقه (نظیر نویرات) بر این باور بودند که این بی‌طرفی فلسفی توان طرد عناصر متافیزیکی را ندارد؛ از طرف دیگر شارحان و مفسران پوزیتیویسم منطقی این عدم تعهد فلسفی را در تضاد با آموزه‌های تجربه‌گرایی سنتی می‌دانستند و چندان آن را جدی نگرفته یا بسط نداده‌اند؛ حال آنکه دستگاه ساختی کارنپ فرصتی را فراهم می‌کند که بخش بزرگی از مناقشات و مباحث حل‌نشده معرفت‌شناسی و متافیزیک سنتی را کنار گذاشت. برخلاف تجربه‌گرایی سنتی که در مناقشات واقع‌گرایان و ایدئالیست‌ها، دوگانه‌گرایان و فیزیکالیست‌ها (در فلسفه ذهن) و نظایر آن، به نفع یکی از طرفین موضع‌گیری می‌کند، نظریه ساختی، هر دو طرف مناقشه را متهم به صورت‌بندی نادرست مسئله می‌نماید. از نظر کارنپ بسیاری از مفاهیمی که در این مناقشات وارد می‌شوند (نظیر واقعیت)، به وسیله دستگاه ساختی قابل ساخت نیستند و به این ترتیب، کاربرد آنها

منجر به ساخت قضایای اصیل فلسفی نمی‌شود. بنابراین در نگاه کارنپ واقع‌گرایان و ایدئالیست‌ها

از این جهت هر دو بر خطا هستند (نسرین، ۱۳۸۲، ص: ۲۱۴)

حال سؤال اساسی این است که واقعیت از منظر پوزیتیویسم منطقی چیست؟ این کلمه با چه اصطلاحاتی مترادف یا مرتبط است و برای فهم تصویر پوزیتیویست‌ها از واقعیت، لازم است که چه قطعات مفهومی را کنار یکدیگر نهاد تا این تصویر شکل بگیرد؟ در فصول آینده به این سؤالات خواهیم پرداخت

۶. روش پژوهش

روش این پژوهش روشی توصیفی-تحلیلی بوده است. به نحوی که با مطالعه آثاری که در دستیابی به نقشه پژوهش درباره پوزیتیویسم منطقی راهگشا بودند، به آثار درجه اول رسیده و ضمن مطالعه آنها ساختار کلی رساله و مسیری که شواهد موید تز را فراهم می‌آورد، صورت‌بندی شد. در ادامه گردآوری داده‌ها برای بازسازی مفهوم واقعیت از منظر این مکتب فلسفی با تکیه بر نقاط عطف آن و شخصیت‌های محوری در این نقاط به نحوی توصیفی دنبال شد.

در نهایت نیز در هر فصل و نتیجه‌گیری پایانی، به تحلیل داده‌ها پرداخته و تلاش شد تا تز با اتکای به داده‌ها و یافته‌های پژوهش تبیین گردد.